اطلاعات ۱۳۰۵
دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۴۰۲ ۷ رمضان ۱۴۴۵
۱۸ مارس ۲۰۲۴ سال نودوهشتم * شماره ۲۸۶۳۴
ettelaatonline ettelaat.com

گناه من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم

۲۹ اسفند روز ملی شدن صنعت نفت است؛ روز به ثمر نشستن نهضتی که با جانفشانی جمع زیادی از ایرانیان و به رغم دشمنی بی شرمانهٔ دولت استعماری انگستان و دست نشاندگان درباری و گروهی از اراذل و اوباش، افتخار خلع ید از بیگانگان و افتادن اختیار ثروت و سیاست کشور به دست مردم ایران را ثبت کرد. در یغا که هماهنگی استعمارگران غربی و ادیادی داخلی، کار را به کودتای ننگین ۲۸ مرداد کشاند؛ اما هرگز نتوانست آن افتخار بزرگ را از تاریخ ایران بزداید.

مقاله
تاریخی ـ سیاسی

در سال ۱۲۸۰ش (۱۹۰۱م) دربار مظفرالدین شاه قاجار و **ویلیام دارسی**، قراردادی برای مدت شصت سال (تا ۱۳۴۰ش) امضا کردند که به «قرارداد دارسی» معروف شد و بر پایه آن، دارسی امتیاز انحصاری اکتشاف و استخراج نفت، گاز طبیعی، آسفالت و اوزوکریت را در سه چهارم مساحت کشور به دست آورد. در عوض ۲۰ هزار پوند پول نقد (برای سفر شاه به اروپا) و ۲۰ هزار پوند سهام شرکت پرداخت و در طی شصت سال آتی نیز برای ایران، تنها ۱۶ درصد از سود ناخالص از درآمد سالیانه، در نظر گرفته شد! نفت ایران هنگامی اهمیت بیشتری پیدا کرد که دولت انگلستان بدون اطلاع و موافقت ایران، تصمیم گرفت با خرید سهام دارسی، به طور مستقیم در این پروژه بزرگ مشارکت نماید و بدین ترتیب مالک بی رقیب منابع نفتی عظیم جنوب ایران شد. با شروع جنگ جهانی اول که رخدادی اروپایی بود، انگلستان درصدد برآمد نفوذ خود را در حوزه‌های نفتی ایران مستحکم‌تر سازد و از ورود هر کشور یا شرکت نفتی خارجی به این مناطق ممانعت به عمل آورد.

روش محاسبه سهم ایران از نفت، چنین بود که ابتدا سود خالص شرکت بعد از کسر هزینه‌هایی مثل حقوق کارکنان، حمل و نقل و هزینه‌های استخراج برآورد می شد، سپس ۳۳ درصد مالیات دولت انگلیس را کم می کردند و چون شرکت در انگلیس ثبت شده و دفتر مرکزی در آنجا بود، در نهایت سهم ایران را از ۶۷ درصد باقیمانده محاسبه می کردند؛ یعنی سهم ایران ۱۶ درصد از ۶۷ درصد یا حدود ۱۱ درصد از سود خالص می شد که حتی با متن قرارداد یکجانبه نیز مغایرت داشت. اجحاف دیگر اینکه این مبلغ، سود شرکت های تابعهٔ تأسیس شده توسط «شرکت نفت» را در بر نمی گرفت، با اینکه سرمایه گذاری انجام شده در شرکت‌های تابعه، همه از فروش نفت ایران بود! این شرکت میلیون‌ها پوند برای گسترش فعالیت‌های خود در داخل و خارج از ایران، ساخت پالایشگاه‌ها در سراسر جهان، ایجاد سازمان بازاریابی و ناوگان نفتکش های عظیم و توسعه منابع جدید سرمایه گذاری کرده بود و این همه به جیب انگلستان می رفت و باز در کنار اینها، فروش نفت به نیروی دریایی بریتانیا با بهای بسیار پایین بود! مضافاً که رفتار شرکت نفت با کارگران ایرانی ناشایست بود و در امور سیاسی ایران نیز دخالت می کرد که «اسناد خانه سدان» نمونه‌هایی از آن را نشان می دهد. شایان توجه است که شرکت نفت عربستان (آرامکو) در سال ۱۳۲۹ش/ ۱۹۵۰م، با آمریکایی ها به سهم ۵۰ درصدی دست پیدا کرد و همین کار را نیز ونزوئلا چند سال قبل‌تر انجام داده بود.

پس از آنکه در سال ۱۹۳۲، «شرکت نفت» سهم ایران را حدود ۳۳۶ هزار لیره اعلام کرد، در حالی که دولت بریتانیا تنها یک میلیون لیره از آن مالیات گرفته بود، بهانه به‌دست دولت ایران افتاد تا امتیاز را لغو کند؛ ولی بریتانیا با بردن قرارداد به «دادگاه لاهه» و تهدید به حمله نظامی و ضبط دارایی های خارجی ایران، حکومت رضاشاه را مجبور به امضای «قرارداد ۱۹۳۳» کرد و امتیاز نفت ۳۲ سال دیگر تمدید شد! پس از استعفای رضاخان و ورود نیروهای متفقین به ایران، نخستین انتقادها به قرارداد جدید در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی مطرح شد؛ چنان که دکتر **محمد مصدق** در نطق خود گفت: «اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱م (۱۳۴۰ش) به بعد، دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود؛ بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می شود، بر طبق قرارداد جدید، کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می برد! ۱۲۶ میلیون لیره انگلیس می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله، ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ هزار ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!»

یکی از افراد دخیل در این قرارداد، **سیدحسن تقی‌زاده** ـ وزیر مالیه وقت ـ بود که طوفانی از ناسزا و اتهام علیه خود برانگیخت که تا پایان عمرش ادامه داشت. او تمدید قرارداد را اشتباه بزرگ رضاشاه دانست و خود را در این ماجرا نه موجد، نه مبتکر، نه عاقد، بلکه به عبارت خودش «آلت فعل» معرفی کرد، به طوری که در نطق ۷ بهمن ۱۳۲۷ در مجلس شورای ملی گفت: «بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچ‌گونه دخالتی نداشته‌ام جز آنکه امضای من پای آن ورقه است و آن امضا چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود و لابد حتماً یکی فوراً امضا می کرد، هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و به هر حال می شد، موجب نمی شد و امتناع یکی از امضا، اگر اصلاً امتناعی ممکن بود، در اصل موضوع یعنی انجام آن امر هیچ تأثیری ولو به قدر خردلی، نداشت!»

اکنون در آستانه سالگرد حماسه ملی شدن صنعت نفت، با گرامیداشت یاد شهیدان، خاطره تلخ دخالت آمریکا و انگلیس را در برانداختن دولت ملی ایران از یاد نمی بریم؛ هرچند که با تأخیری دیرهنگام، آنها به دست داشتن خود اعتراف کرده‌اند؛ چنان که **مادلین آلبرایت** وزیر وقت امورخارجه آمریکا در سال ۲۰۰۰ گفت: «در سال ۱۹۵۳ آمریکا نقش مؤثری در ترتیب دادن براندازی مصدق داشت. دولت **آیزنهاور** معتقد بود که اقداماتش به دلایل استراتژیک موجّهند؛ ولی آن کودتا آشکارا باعث پسرفت سیر تکامل سیاسی ایران شد و تعجبی ندارد که هنوز بسیاری از ایرانیان از این دخالت آمریکا در امور داخلی آنان ناراحتند.» **باراک اوباما** ـ رئیس جمهور اسبق آمریکا ـ نیز در ژوئن ۲۰۰۹ اذعان کرد کودتا کار آمریکا بود و افزود: «این موضوع منشأ تنش بین ایالت متحده و ایران بوده است. در میانهٔ جنگ سرد، ایالات متحده، در براندازی دولت دمکراتیک انتخاب شدهٔ ایران، نقش بازی کرد.» **هیلاری کلینتون** ـ وزیر خارجه وقت آمریکا ـ نیز در سال ۲۰۱۱، بار دیگر از این واقعه ابراز تأسف کرد. از همه مهمتر «سیا» در ۲۸ مرداد ۱۳۹۲ با خارج کردن اسنادی از طبقه‌بندی محرمانه، به نقش خود در این کودتا اعتراف کرد: «در پایان ۱۹۵۲ روشن بود که دولت مصدق نمی تواند با کشورهای غربی که منافعی در ایران دارند، به توافقی نفتی برسد. هدف عملیات آژاکس سرنگونی دولت مصدق، بازسازی منزلت و قدرت شاه بود.» در جریان این افشاسازی، بریتانیا از آمریکا خواست فقط اسنادی را منتشر کند که در آن به نقش سازمان جاسوسی بریتانیا (MI6) در این کودتا هیچ اشاره مستقیمی نشده باشد! اما **جک استراو** ـ وزیر اسبق امورخارجه بریتانیا ـ در طول این سالها با اشاره‌ای گذرا به نقش این کشور در کودتا، آن را از موارد بارز مداخله بریتانیا در امور داخلی ایران خوانده است.

آنچه درپی می آید، آخرین دفاعیه‌ای است که مرحوم دکتر مصدق در دادگاه دولت کودتا ایراد کرد. متن حاضر از کتاب «دادگاه مصدق» برگزیده شده و تا حدودی تلخیص گردیده است.

دادگاه مصدق

رئیس: به آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می شود هر بیانی دارند، به عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند.

دکتر مصدق: برطبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش، متهم می تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می داند، در هر موقع اظهار کند. اگر این ماده مربوط به قانون دادرسی ارتش هست، پس منوط کردن دفاع متهم فقط به وقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به عدم صلاحیت، به من اجازه دادید که نسبت به روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم؛ ولی در ماهیت هر وقت خواسته‌ام مطالبی برای تنویر ذهن دادگاه اظهار کنم، اجازه داده نشده و مجبور شده‌ام یک عده از اوراق یادداشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هر قدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند، بهتر مطلب روشن می شود...

اکنون عرض می کنم به من که نخست وزیر این مملکت بودم و می خواهید تکلیفم را معلوم کنید: آیا اجازه می دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من بیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که بیش از یک صد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضییع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می کنم و دفاع من مربوط به روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال یک نخست وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمه او هم یک محاکمه سیاسی است که باید نظریات خود را به طور آزاد اظهار نمایم و از حقی که قانون داده، محروم نشوم و دیگر حکم بی گناهی به واسطه اینکه نتواند از خود دفاع کند، صادر شود. گذشته از اینکه دادگاه صلاحیت ندارد، آن حکم در دنیایی ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که: این محاکمه را هر کس تشکیل داده، برخلاف مصالح شاهنشاه و برخلاف مصالح مملکت است. «برخلاف مصالح شاهنشاه»، برای اینکه مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی شد، بهتر بود. چنانچه مقصود خارج شدن من از کار و آمدن دولت فعلی روی کار بود، مقصود به عمل آمده و محاکمه ضرورت نداشت.

«برخلاف مصالح مملکت است»، برای اینکه در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می کنند و در این راه مقدس جان می سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می شوند و از بین می روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می کند، دکتر محمد مصدق است و بس، این هم خواست خداست. چه از این خوب‌تر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم؟ و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم؟ و چه افتخاری [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و تأثر شدید بیان می کرد] از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد، ارزنده‌تر است.» اکنون به مقام ریاست دادگاه عرض می کنم که اگر اجازه می دهید که من یک مطلب خود را عرض کنم، البته مربوط به آن زمان نیست، باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می دهید، عرض می کنم، یک ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را تضییع نمی کنم. اجازه هم نمی دهید، من از خود دفاعی نکرده‌ام. دادگاه هم هر رأیی می دهد، صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند.

رئیس: محدودیتی دادگاه برای شما روا نداشته است، جز اینکه تذکر داده از تکرار مطالب و حکایات خارج از موضوع خودداری نمایید... این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست وزیر وقت تشکیل نشده است... اینک می توانید به آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط به رد کیفرخواست است، تا هر زمان که وقت لازم داشته باشید، به عمل بیاورید. به هیچ وجه ممانعتی نشده و نخواهد شد.

دکتر مصدق: بنده آدم بیسوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به کیفرخواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را به چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقه تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که دادرسان محترم نشنیده‌اند، نمی گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی خواهم. برای اینکه در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم، مانعی ندارد. [خنده حضار]

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به آخرین دفاع بپردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد، تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم. آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟ در دوره دیکتاتوری، احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود؛ چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید، چنانچه احتیاج به وضع قانون بود، در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می گذشت؛ ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت، تدریجاً از بین می رفت. در دوره سیزدهم تقنینیه چون که تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود؛ ولی در دوره چهاردهم تقنینیه که انتخابات تهران نسبتاً آزاد بود، این حس اطاعت در مجلس کمتر دیده می شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبال می کردند، راضی نمی شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه حلهایی درنظر گرفتند:

اول اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می کند و از اول مشروطیت هیچ گاه تشکیل نشده بود، به وجود آید تا هر گاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود، مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به پادشاه حق بدهد که هر وقت خواست، یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرد نکنند و بدانند که تمرد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند، از بین خواهد رفت.

سوم مجلس مؤسسان فقط به تجدید نظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه، مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدید نظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که برطبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند، از حق وتو استفاده نماید؛ یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی تهران مفتخر شده بودم، به پیشگاه ملوکانه تشرف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و به مورد اجابت رسید و پس از چند روزی که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت، خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند؛ چون مدتی که در ظرف آن می بایست تشکیل شود منقضی شده بود، مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم، فرمودند: «تو می دانستی و این کار را کردی.» در صورتی که من به هیچ‌وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم و هر چه بود، این کار به نفع مملکت گذشت.

ماده واحده

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی «کمیسیون نفت» را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود، مأمور کرد که مواد اجرائیهٔ ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می خواستند قبل از اینکه ۹ ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای **حسین علا** استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند.

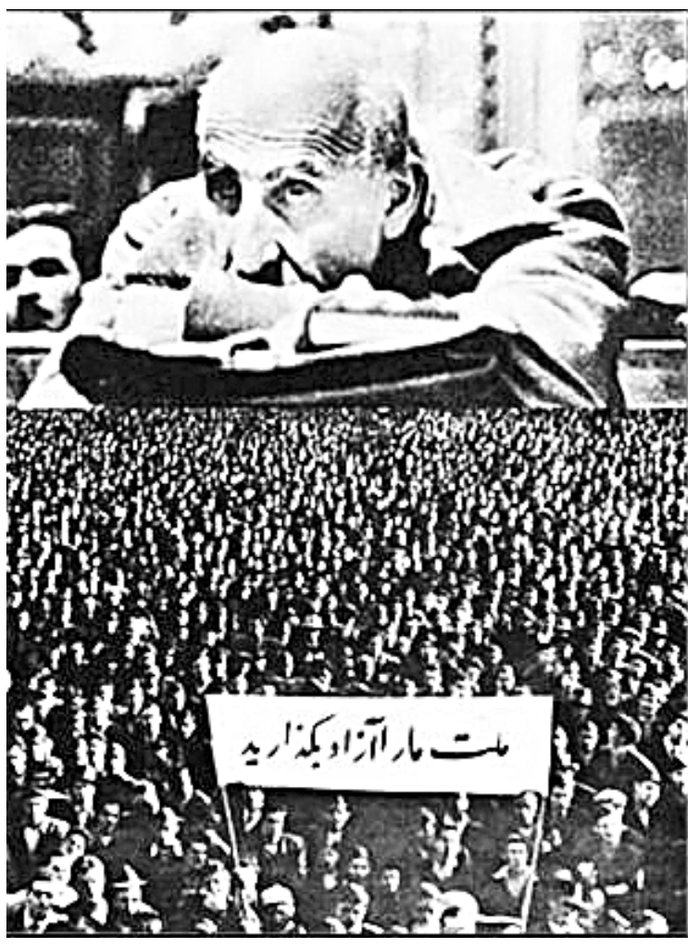

این جانب به محض اطلاع از این تصمیم، ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم؛ ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود، دولت علا استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می داد، شخص معهود در پیشگاه همایونی بود، برای اینکه وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند؛ ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ۹ ماده پیشنهادی کمیسیون نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می خواستند که دولت این جانب هر چه زودتر سقوط کند و چنین تصور می کردند که به دو جهت عمر دولت این جانب زیاد نخواهد بود: اول اینکه بدون عواید نفت، دولت نمی تواند مدت زیادی دوام کند؛ دوم دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض اینکه در آن مراجع شکست خورد، قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می شوند و بالنتیجه از بین می رود. و این کار شد و نتیجه معکوس داد. در شورای امنیت، دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود، تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد، همچنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می کرد. این جانب نمی خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی کند، بلکه می خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود؛ یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت: «قیمت تو چند است؟» غلام گفت: «هزار دینار.» خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت: «العبد و ما فی یده کان لمولاه.» برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند، بهٔ از قصوری است که در آن سکنی کنند، ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

تأسی ملل دیگر

بعضی اشخاص چنین تصور می کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم، دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تأسی می کنند، و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می شوند. در مورد ایران سه چیز مد نظر بود:

۱) از نظر اقتصادی اگر دولت ایران می توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت خیز هم تدریجاً از آن درس می گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می کنند، ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

۲) از طریق سوق‌الجیشی عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم، ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بی طرفی خود را حفظ کند؛ چون که قبل از وقوع یک جنگ احتمالی، بلوک غربی نمی تواند با ایران هیچ‌گونه کمک افراد نظامی بکند. چنان که جنگی روی داد و خواستند بی طرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ، ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ، هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد، بی طرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فاتح شوند، می خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل وقعی نمی نهند و برای آن احترامی قائل نمی شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف افرادی برای ادامه جنگ یافت شود، دست از جنگ برنمی دارند تا به مقصود خود برسند؛ یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی درگرفت، هر یک از دو بلوک که فاتح شوند، دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می دهند و فقط فایده‌ای که از بی طرفی عاید ما می شود، حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زبر شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود، حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند؛ یعنی اصولی برای روابط آتیه دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیه غرامت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد، این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولت‌هایی که خود روی کار می آورد، در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می کرد که دولت این جانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود، قضیه نهم اسفند پیش آمد؛ ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آتیه نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به طوری که همه می دانند، ابلاغ شود.

صلاح مملکت

اکنون باز در مقام آخرین دفاع برمی آیم و عرض می کنم که برطبق سوابق عدیده، هیچ نخست وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد، بنا بر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با رفراندوم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و این جانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند، شرافتمندانه حل کنم و به فرض اینکه نمی خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت این جانب منعقد کنند، وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت، مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است، از بین نرود...

آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزادهٔ این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات، از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل [۱۳۳۱] طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند، همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می شدند، می گفتند: «مردان مسلمان وطن پرست شاه‌دوست سزای مرد خائنی را کف دستش گذاشتند!» من می خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده، یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج وخیره‌سری به جنگ با استعمار برخاسته، روی کرسی جرم و جنایت نشانیده، استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود، ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مژده بدهم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق
گر بمیری تو، نمیرد این ورق

وظیفه تاریخی

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون ها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت، کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند، هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سر حد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر و یا زود به پایان می رسد؛ ولی آنچه می ماند، حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که: «من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود.» و لابد الان که من و همفکران و همکاران مرا به نام مجرم و جانی و خائن می نامند و روی کرسی اتهام می نشانند، آبروی ریخته شده بازمی گردد! آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد «کمپانی سابق نفت جنوب»، به همان لباس یا به لباس یک کمپانی بین‌المللی، آن وقت ادعا کند که لکه ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و... از دامان او و حامیانش زدوده شده است.

چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام، خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم، از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می کنم و تأکید می نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند، از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله؛ تمام شد.

مقاله

چه از این خوب‌تر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم؟ و چه افتخاری از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا(ع) فرمود: وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد، ارزنده‌تر است

*تنها گناه من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار عظیم‌ترین امپراتوری جهان را از این مملکت برچیدم و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان های جاسوسی درافکندم و به قیمت جان و عرض و مالم، خداوند توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزادهٔ این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. خوب می دانم که سرنوشت من باید مایهٔ عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند

*دیدند اگر به دولت مجال داده شود، تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون نفت هم کار مملکت بگذرد. عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود؛ یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش صد و هفدهم

امروز قرار است نوشته ها را ببرم پهلوی «پرهام» [سیروس] که بدهد به چاپ. سه بعدازظهر خواهم رفت. آخر وقت هم، یعنی پس از اتمام درس، می روم وزارت کشور ببینم چه خبرهاست و چه ها باید بکنم برای گرفتن امتیاز. و ظهر هم که «کافه لوزان» ناهار خواهیم خورد. شب هم «هوشنگ ایرانی» دعوت کرده و باید در «کافه فردوس» جمع بشویم. دیگر هیچ. بروم سراغ صبحانه.

دوشنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۷ـ ۶/۵ بعدازظهر

دیروز رفتم پیش این «پرهام» از و قصه ها را دادم، پنج تایش را. تا ببیند و برای چاپ خبرم کند و زیر چاپ که رفت، بقیه‌اش را برسانم. دکانشان سر و سامانی گرفته و یک مغازه هم سر چهارراه «مخبرالدوله» گرفته‌اند، برو بیائی و داستانی. و بعد هم ـ یعنی قبل از آن هم ـ صبح رفتم دنبال امتیاز مجله و سرکشی. باید عدم سوءسابقه و رونوشت لیسانس و از این اباطیل ببرم که قرار است «وثوقی» [ناصر] فردا عصر بیاید اینجا و همهٔ این اوراق را برایم تهیه کند. خودش هم درصدد انتشار مجله‌اش است. قرار است با «سیدجوادی» [علی اصغر] فردا عصر بیاید اینجا و بنشینیم و گپ بزنیم و حرف و سخن در بارهٔ مجله‌ای که خیال دارد راه بیندازد، همان «اندیشه و هنر» را. اگر هماهنگی میان کار خود من و کار او باشد و «نقش و نگار» هم که هست، می توان امیدوار بود که کار بگیرد، یعنی سر و سامانی بگیرد. پسر باهوشی است اگر نارو نزند و به یادش باشد که به خاطر او یک وقت در زندگی قدمی برداشته‌ام، می شود با او کار کرد. این فریادی که باید بزنیم، به هر صورت، باید پشتیبانی داشته باشد تا خفه‌مان نکنند. چطور است اسمش را بگذارم «دید و بازدید»؟ با «سیمین» هم مشورت خواهم کرد و با یکی ـ دو نفر و ازشان نظر خواهم خواست.

دیشب هم مهمانی «هوشنگ ایرانی» بود با عهدوعیالم و «فرازمند» [تورج] و «احسانی» [عبدالحسین] در «انجمن ایران و امریکا» شام خوردیم و ش... مفصل و برگشتیم خانهٔ ما و تلفن به «فردید» [احمد] و سر راه هم رفته بودیم درِ خانه‌اش ولش بازی ها و آزاررساندن ها به او و احمق واقعاً سادیست است. سه بار تلفن کردیم و هر بار منتظرالگوشی بود. نمی کرد پریز تلیفان را بکشد و راحت بخوابد. خلاصه اینکه تا دو و نیم بیدار بودیم و امروز هم حالم به همین مناسبت خوش نیست. این شب بیداری ها و لَش بازی ها به من نمی آید.

سه شنبه دوم اردیبهشت ـ ۷ صبح

مطالب «نقش و نگار» کم کم دارد حاضر می شود. «مصطفوی» [رحمت] و «بهنام»[1] که امروز مقاله هاشان را بدهند، پنج شنبه می روم چاپخانه. باز هم همان چاپخانهٔ قلابی و خررنگ کن بانک.

دیگر اینکه برادرم قرار است آن قسمت از یادداشت های «تاتی» را که با خودش برده، با پست بفرستد. پسره بی فکری از آب درآمده است، این سفر هم که تأکید کرد. قبل از عید به او گفته بودم که بعد از عید می خواهم بدهم به «ایران پرست». این هفته هم که آمده بود، باز نیاورده بود. بفرستد مطالب «تاتی» را هم می سپارم دست «ایران پرست». دو تا از قصه های «تاتی» را هم رونویس کرده‌ام و به خط فارسی، منتها معرّب، به لاتین درش نمی آورم که خواندنش برای فارسی زبان دشوار باشد. این «وثوقی» هم اگر امروز مقاله خواست، برایش یک سفرنامه می نویسم با چند تا عکس. که باید کار عکسها را هم برادره تمام کند و بفرستد که بدهم.

یک شنبه ۱۷ اردیبهشت ـ ۶ بعدازظهر

دیشب منزل «احسانی» بودیم، با «ایرانی» و «ارجمند» (فرهنگ) نامی و این زنکهٔ متشاعره! اعنی «فروغ فرخزاد» که آن شب خانهٔ خودم پوستش را کندم. حشیش دادند، کشیدیم. یک سرچپق. و این اولین بار بود که می کشیدم. قبل از آن در بازدید «شیرازی» [حسین] (دربند) ش... زده بودم، آنجا هم تکرار شد و احساس کردم که با حشیش گیج می شوم. این بود که ادامه ندادم و همین بهانه‌ای شد که زودتر دربرویم و ساعت ۱۲ بالا باشیم و نیم ب